



مخترانی لا الہ الا اللہ

حاج حسین خوش لہجہ

لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و
بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد
الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و بركاته

«رفقای عزیز! من در چند وقت پیش، توی فکر رفتم که
یک صحبت راجع به «لا اله الا الله» کنم. یک قدری در
تفکر بودم، دلم می خواست یک ابعادی، یک نویدی
داده شود که من یک قدری خاطر جمع بشوم و خیلی

خاطر جمع درباره اینکه در قلب من خطور کرده صحبت کنم. و الحمد لله، به خواست خدای تبارک و تعالی، یک پیشامدی کرد. اگر من این پیشامد را به خودم نسبت می‌دهم، به «لا اله الا الله» قسم! من نمی‌خواهم خودم را معرفی کنم. دلم می‌خواهد رفقای عزیز، یک قدری با تفکر و با فکر این حرفها را با ابعاد خودشان قبول کنند. من یک شب خواب دیدم که یک موادی آوردند و جلوی من ریختند، بعد، من با دست، اینها را به هم می‌زنم. یک دفعه یک صورتی، بهترین صورت می‌شود، می‌آید روی پای من، زانوی من، می‌نشیند. یک دفعه می‌گوید: «لا اله الا الله» وقتی می‌گوید «لا اله الا الله»، تمام گلوله‌های خون می‌گوید: «لا اله الا الله». من نگاه

کردم دیدم انگار تمام خلقت می گوید: «لا اله الا الله»! با دست چپ، مواد را به هم زدم. دیدم دو مرتبه، صورتی پیدا شد روی زانوی چپ من [آمد]، گفت: «لا اله الا الله»! (به دینم قسم! من آن صورتها را که دیدم هنوز می گویم: خدایا، یک دفعه دیگر من را موفق کن، آن صورتها را ببینم.) باز آن می گفت: «لا اله الا الله». تمام خلقت انگار می گفت: «لا اله الا الله».

حالا من خیلی خاطر جمع شدم اینکه این عقایدی که داشتیم، خدمت رفقای عزیز بگویم. عقاید این بود، حرف این بود:

«من همیشه به فکر مردم هستم. والله، به فکر خودم نیستم. (حتی) به خدا عرض کردم: خدایا به خودت قسم! من راست می گویم؛ اما می خواهم با تو حرف بزنم. به تمام انبیاءت قسم، اگر من را به جهنم ببری و بسوزانی، یا به فردوس ببری، من یک جور تو را می خواهم! من اگر تو را بخواهم که مرا به فردوس ببری، پس فردوس را می خواهم؛ اما خالق من که فردوس نیست. من خالقم را می خواهم. اگر من این مطلب را می گویم به همان خدا قسم، برای خودم نیست که خودخواه باشم و بخواهم شما خدای ناکرده، مرا عزت یا احترام کنید، اما می خواهم سند نشانتان بدهم و حرفم با سند باشد که شما در این حرفها تفکر

کنید.»

شخصی که از یک قومی بود خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله، من از طرف قومم آمدم. یک چیزی به ما بگو که ما هدایت کرده شویم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یک دانه «لا اله الا الله» بگویید، هدایت کرده‌اید! این چه «لا اله الا الله» ای هست؟ از آن طرف هم، در قرآن می‌فرماید: «ان هو الا وحی یوحی»، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خودش حرف نمی‌زند. کلام خدا را می‌گوید. یا جای دیگر داریم که می‌گوید: اگر از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. حالا همین پیامبر می‌فرماید: در آخر الزمان، از هر هزار نفر، یک نفر با دین از

دنیا نمی رود.

آقا جان! یهودی که کافر است. آمریکایی که کافر است. نصاری که کافر است، پس چه کسی را می گوید؟ من و شما را می گوید. آخر چرا ما بی دین از دنیا می رویم؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در جایی دیگر به سلمان می فرماید: یا سلمان! در آن زمان، دین، مثل آتش کف دست می شود، یا در باد شدیدی بخواهند چراغی را روشن کنند. بعد می گوید: در آن زمان هر کس دینش را حفظ کند، با من، در درجه من است! و سلام من به برادران من در آخرالزمان.

من انشاء الله و به خواست خدا می خواهم شما از آن ها باشید. از آن ها که در درجه پیامبرند! سلمان با همه آنکه «سلمان منا اهل البيت» می پرسد: مگر ما برادر تو نیستیم؟ می گوید: شما اصحاب من هستید، آن ها مرا ندیده اند؛ اما امر مرا اطاعت می کنند. از آن طرف هم می فرماید: از هر هزار نفر، یک نفر با دین از دنیا نمی رود. آخر، سببش چیست؟

من مثالی بزنم که شما روشن هستند، روشن تر بشوید. الان شخصی است که می آید خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یا خدمت ائمه طاهرین (علیهم السلام) یا خدمت علمای اعلام. این شخص کافر است.

هفتاد سال، هشتاد سال، پنجاه سال ... در کفر زندگی کرده که یا عرق خورده یا زنا کرده یا کارهای دیگری کرده. حالا قرآن می گوید که این آدم که آمد و گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» خدا از سر تمام گناهانش گذشت. چرا؟ وارد قلعه «لا اله الا الله» شد؛ اما همین «لا اله الا الله» را آقا امام رضا (علیه السلام) تکلیفش را در نیشابور معلوم کرده است. می گوید: «قال الله تعالی: لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی بشرطها و شروطها و أنا من شروطها» شرط «لا اله الا الله» ماییم. پس من می خواهم به شما بگویم: «لا اله الا الله» یعنی کارکرد باید «لا اله الا الله» باشد، نه «لا اله الا الله» بگویی! من نمی گویم «لا اله الا الله» نگو، غلط می کنم

اگر بگویم نگو؛ اما این «لا اله الا الله» که تو می گویی، «لا اله الا الله» نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت هدایت می شوید. این «لا اله الا الله» که تو می گویی آن «لا اله الا الله» ای نیست که یک دانه می گوید و خدا از سر گناه هفتاد سالش می گذرد! امام رضا می گوید: «لا اله الا الله» قلعه ای هست که اگر وارد شدید، پاک شدید؛ اما «أنا من شروطها» شرط «لا اله الا الله» من هستم! یعنی ما خانواده ایم!

حالا ببینید کارکرد چیست؟ یک روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک چند شتر را در جایی قرار داد و فرمود: هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن فکری

نکند، یک شتر از این شترها را به او می دهیم. آن دو نفر هم نماز خواندند. حضرت افشاء کرد: تو چهارتا، تو پنج تا فکر و خیال کردی. هرکس آمد، فکرهایشان را گفت. حضرت زهرا (علیها السلام) تشریف آورند. فرمود: زهرا جان! تو فکر کردی که اگر نماز بخوانی، شتری که خیلی چاق تر است را برداری که به فقرا خیلی برسد؛ پس تو هم فکر کردی. فوراً جبرئیل نازل شد: یا محمد! فکر زهرا (علیها السلام) نماز است! این است «لا اله الا الله»! این فکر «لا اله الا الله» است! این، به فکر مردم است. به فکر فقراست. «لا اله الا الله» این است. حضرت زهرا (علیها السلام) بهترین شتر را معین کرد. گشت و به فقرا داد.

رفقای عزیز! اگر من گفتم که این تولید در دستم می شد و صورتی می شد که می گفت: «لا اله الا الله»، ما باید کارمان؛ یعنی کارکردمان «لا اله الا الله» باشد!

حالا وقتی نگاه می کنی می بینی این «لا اله الا الله» گو، چه کار می کند؟ این دارد «لا اله الا الله» می گوید، اما به مرگ برادرش راضی است! این چه «لا اله الا الله» ای می گوید؟ یا آن آقا، «لا اله الا الله» می گوید اما سیب زمینی پخته را با روغن (حیوانی) قاطی می کند. این چه «لا اله الا الله» ای است که می گوید؟! «لا اله الا الله» یعنی هیچ مؤثری نیست به غیر از خدا. چرا این را مؤثر می دانی؟ چرا تملق می گویی؟ تو اصلاً «لا اله الا

الله را دکان خودت کرده‌ای! این است که بی‌دین از دنیا می‌روی. «لا اله الا الله» باید کارکرد ما باشد.

حالا قدری مطلب را بهتر توضیح می‌دهم: مگر امیر المؤمنین (علیه السلام) یک دانه شمشیر در یوم الخندق نزده است که «افضل من عبادة ثقلین»؟ «ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة ثقلین!» از ثقلین، ثوابش بالاتر است. چرا؟ کارکرد علی (علیه السلام) است. به ولی‌اللهی‌اش مربوط نیست! کارکردش است. ابن ملجم هم یک شمشیر زده، اشقی الاشقیاء است. آن هم کارکردش است.

رفقای عزیز! به «لا اله الا الله» قسم! این حرف القاء شده است. قدرش را بدانید که اگر بی دین از دنیا می‌رویم برای چیست؟ برای این است که «لا اله الا الله» نمی‌گوییم. «لا اله الا الله» کارکرد ما باید باشد. کارکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که یک نفسش، افضل من عبادت ثقلین است. کار به این ندارد که امیر المؤمنین (علیه السلام) است، حضرت زهرا (علیها السلام) هم، همین جور است. پس ما اگر «لا اله الا الله» می‌گوییم، باید کارکردمان «لا اله الا الله» باشد. اگر کارکرد ما «لا اله الا الله» نباشد، یعنی به امر نباشد، این «لا اله الا الله» نیست! «لا اله الا الله» باید علی (علیه السلام) کنارش باشد.

من از یک عده‌ای بیشتر از این توقع دارم. اینها القای ولایت در دلشان نشده یا اگر شده کم شده است! می‌گویند هر کس بیشتر قرآن بخواند و بهتر بلد باشد، در قیامت بالاتر می‌رود. والله، این حرف بی‌خود است. هر کس ولایتش کاملتر باشد، بالاتر می‌رود. مگر از حجت خدا، امام رضا نمی‌پرسند که یابن رسول الله! به جد شما که ابوالقاسم می‌گویند یعنی چه؟! می‌گوید: به کسی که جان همه عالم در قبضه قدرتش است، قاسم بهشت و جهنم، جدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند. پس هر کس ولایتش کاملتر و بهتر و بالاتر باشد، بالاتر می‌رود. وگرنه

اهل تسنن از ما بالاترند! آقا چرا فکر نمی کنی و حرف می زنی؟! بگو نمی دانم! اگر از تو می پرسند بگو نمی دانم. یک دوستی من داشتم، می گفت: من در مسجد الحرام بودم. یک پیرمرد از اهل تسنن بود که تا صبح قرآن را ختم کرد. آخرش هم گفت: خدایا، من را با دومی محشور کن. خب، دومی خودش کجاست؟! خودش چه کاره است؟ این قرآن است؟!

حالا چطور من این جوری حرف می زنم؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «أنا قرآن الناطق»، تو باید محبت قرآن ناطق را داشته باشی. خدا هم می فرماید: من قرآن را برای متقی نازل کردم. تو اگر بخواهی متقی

بشوی اول باید قرآن ناطق را قبول داشته باشی.

اگر «لا اله الا الله» شرط است و قلعه هست و ما یک «لا اله الا الله» بگوییم، هدایت می شویم، مگر دومی «لا اله الا الله» نمی گفت. «لا اله الا الله» گفت؛ اما «لا اله الا الله» را کُشت. مگر اولی «لا اله الا الله» نمی گفت. چرا بیدار نمی شویم؟ چرا فکر نمی کنیم؟ چرا تفکر نداریم؟ چرا دست از دنیا بر نمی داریم که این حرفها را بشنویم؟

عزیز من! قربانت بروم! تو مرتب داری تلاش می کنی، این طرف و آن طرف می زنی که یک باغ در یک جای

خوش آب و هوا بخری آن هم برای موقعی که هوا گرم می شود، زن و بچه ات را آنجا ببری. چقدر وزر و وبال می کنی؟ تو چرا داری بهشت را از دست می دهی، فردوس را از دست می دهی؟ چرا جنات را از دست می دهی؟ چرا رفقای عزیزی مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) را از دست می دهی؟! چرا این کار را داری می کنی؟ چرا بیدار نمی شویم؟ چرا یک مقدار اندیشه نداریم؟ چرا فکر نمی کنیم؟ چرا «لا اله الا الله» نمی گویی، آقا؟! تو کارت باید «لا اله الا الله» باشد.

می گوید: این آقا برود درس بخواند به این عنوان که

قال الصادق، قال الباقر یاد بگیرد و بیاید آدم گمراهی را در راه بیاورد. اشخاصی که اصول دینشان را بلد نیستند، غسلشان را بلد نیستند، یادشان بدهد. این آدمهایی که مستضعفند را بیاورد و برساند به ولایت! حضرت می فرماید: اگر در همین حال بمیرد، جزو شهداست. چرا؟ کارکردش است.

یک قدری اندیشه داشته باشیم! مگر آن دو نفر «لا اله الا الله» نمی گفتند؟ آمده و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را طناب گردنش انداخته، از خانه بیرون کشیده که بیا نماز، بیا اشهد ان «لا اله الا الله» بگو.

جانم فدای بلال! دومی آمده و به بلال می گوید: اذان بگو، ما خانه برایت می خریم. بهترین دختر را برایت می گیریم. حقوق به تو می دهیم. به تو جفا شده. همان اذان را بگو. گفت: نمی گویم. گفت: یادت رفته که من تو را خریدم و آوردم و به پیامبر بخشیدم. بلال گفت: محض چه کسی کردی؟ گفت: محض خدا. گفت: برو از خدا مزدش را بگیر. به من چه کار داری؟! گفت: همان اشهد ان «لا اله الا الله» را بگو. همان «لا اله الا الله» را بگو. گفت: نمی گویم. آخر، چرا نمی گویی؟ گفت: «لا اله الا الله» ای که علی (علیه السلام) کنارش نباشد، چه «لا اله الا الله» ای است که من بگویم؟ خدا را قسم می دهم به باطن دوازده امام، چهارده معصوم که به ما معرفت

بدهد. ببین، یک غلام سیاه چه معرفتی دارد! گفت:
نمی‌گوییم. من «لا اله الا الله» ای می‌گوییم که عمود
الدین کنارش باشد. «لا اله الا الله» ای می‌گوییم که قرآن
ناطق، کنارش باشد، نه تو ای غاصب! ما چه کار داریم
می‌کنیم؟ ما چه «لا اله الا الله» ای می‌گوییم؟ به حق «لا
اله الا الله» قسم، حرف همین است. من قسم خوردم که
باور کنید. وگرنه، ما نماز می‌خوانیم. روزه می‌گیریم،
خمس می‌دهیم، مکه می‌روییم!

روایت دیگری نقل کنم که باور کنید. امام صادق (علیه
السلام) می‌فرماید: اشخاصی هستند که نماز می‌خوانند،
روزه می‌گیرند، عاق والدین نیستند، مکه می‌روند، عمره

می روند، جاده صاف می کنند، تمام ابعاد مسلمانی را دارند، تا حتی دم از ما می زنند. حضرت می فرماید: ببین، (فقط) دم از ما می زنند؛ اما این ها اهل آتشند. سؤال کردند: یابن رسول الله! یک کسی که تمام ابعاد مسلمانی را دارد، چطور اهل آتش است؟ حضرت با دستان مبارکش نشان می دهد، می گوید: مال را چنگ می زند! این، «لا اله الا الله» نگفته است! اگر تو «لا اله الا الله» می گویی، یعنی می گویی هیچ مؤثری به غیر از خدا نیست. خدا هم گفته: «والله خیر الرازقین»، رزقت را می دهم. پس تو چه «لا اله الا الله» ای گفتمی؟ عزیز من! قربانت بروم! یک قدری تفکر داشته باش. خدا می خواهد بهشت به تو بدهد، فردوس به تو بدهد.

دوستانی برای تو تهیه کرده که اینجا یک عمری آرزویشان را می‌بری، آخر هم نمی‌بینی. آخر، تو «لا اله الا الله» نگفتی که امام زمان را ببینی. امام زمان، خود «لا اله الا الله» است. به تو هم گفته، بگو.

این چه «لا اله الا الله» ای است که ما می‌گوییم؟ مگر اهل کوفه، «لا اله الا الله» نمی‌گفتند؟ «لا اله الا الله» را زیر سم اسب کردند. کارکردشان، همان بود. این‌ها «لا اله الا الله» گفتند؟! شمر با لشکر کوفه قرار گذاشت که هر وقت من «الله اکبر» گفتم، «الله اکبر» بگویید. بدانید آن موقعی که من «الله اکبر» می‌گویم، سر حسین را جدا کرده‌ام. هفتاد هزار نفر، سه دفعه «الله اکبر» گفتند!!

این‌ها «لا اله الا الله» گفتند؟ «لا اله الا الله» می‌ما هم،
مشابه همان «لا اله الا الله» ها است.

آن دو نفر کافرند. امام صادق (علیه السلام) قسم
می‌خورد که اینها آنی ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله
علیه و آله و سلم) نیاوردند؛ اما «لا اله الا الله» می‌گویند.
اهل کوفه هم «لا اله الا الله» گفتند؛ اما با «لا اله الا الله»،
«لا اله الا الله» را کشتند. زیر سم اسب کردند. این
کارکردشان بود.

عزیز من!

« بیا کارکردت، «لا اله الا الله» باشد. همین طور که گفتیم: موادی را جلوی من ریختند، تولیدی در دست من می‌شد و یک دفعه می‌گفت: «لا اله الا الله»! کارکرد من، «لا اله الا الله» بود؛ یعنی صورتی درست می‌شد و می‌گفت: «لا اله الا الله».

این آقای کشاورز، اگر «لا اله الا الله» بگوید، این گندم و جو که می‌کارد، تمام عدد گندمها، دارد «لا اله الا الله» می‌گوید. این آقای طلبه که دارد درس می‌خواند، اگر «لا اله الا الله» بگوید و هدفش فقط خدا باشد و هیچ مؤثری غیر از خدا نداشته باشد، درسش «لا اله الا الله» است. این آقای که پشت میز دادگاه نشسته، دادگاه یعنی

دادخواهی کن، اگر چشمش به رشوه باشد که چه کسی بیشتر می دهد، والله، این «لا اله الا الله» نگفته است! این رشوه را می گیرد بعد می بینی بچه اش چه جور می شود، نتیجه این مال است که این طور می شود! می گوید: چرا بچه من توده ای شده، بچه من کمونیست شده؟ بچه من ضد دین شده است؟! بابا! تو ضد دینش کردی. تو آن مال را به او دادی خورد که این جوری شد. تو «لا اله الا الله» می گویی؟ من نمی خواهم یکی یکی بگویم که این آقای نجار، این آقای آهنگر... من به کل مردم می گویم: اگر می خواهید «لا اله الا الله» ی حقیقی بگویید، کارتتان باید «لا اله الا الله» باشد. حرفم این است. من، این ها را که گفتم بدانید که نظر با کسی

ندارم.

این آقایی که رئیس دادگاه است، یک حقوق می گیرد. اگر به آن قانع باشد، خدا برکات به این می دهد، حالا دل یکی را خوش کند، دل دوازده امام، چهارده معصوم را خوش کرده است، اما دل یکی را هم بشکند، دل دوازده امام، چهارده معصوم را شکسته است، آخر، حق کشی یعنی چه؟ مگر تو خدا را می کشی؟! خدا که دیدنی نیست. تو امر خدا را می کشی. اگر امر خدا را کشتی، خدا را کشتی! چرا ما بیدار نمی شویم؟ کارکردت «لا اله الا الله» [باید باشد]. اگر این مطلب را تکرار می کنم می خواهم عزیزان من بیشتر توجه بکنند.

امام صادق (علیه السلام) هم می فرماید: اگر یک مطلبی را بلد بودید، تکرار شد مثل گلابی است که روی گلاب بریزی. اما این تکراری، تکراری نیست. بیاید ما بیدار شویم. بیاید یک «لا اله الا الله» مثل آن کافر بگوییم. او یک «لا اله الا الله» گفته، همه گناهانی که در شصت سال، هفتاد سال کرده، پاک می شود، چرا گناهان ما پاک نمی شود؟ چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: در آخرالزمان اگر یک نفر، با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می کنند که چطور این، دینش را آورد؟! چه کسی را می گوید؟ من را می گوید، توی «لا اله الا الله» گو را می گوید. «لا اله الا الله، محمد رسول الله»

علی (علیه السلام) باید کنارش باشد.

چرا می گوید علی (علیه السلام) کنارش باشد؟ اطاعت کن. اطاعت کن علی (علیه السلام) را! این کلام، مثل همان است که در مورد صلوات گفتیم: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» ما باید تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشیم نه اینکه فقط صلوات بفرستیم. ما اگر تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشیم، صلوات هم لقلقه است. چقدر مردم صلوات می فرستند؟ چقدر ما صلوات می فرستیم؟ آیا ما تسلیم هستیم؟ فردای قیامت ما را می آورند می گویند ما گفتیم تسلیم

باش، اما تو تسلیم نبودی. حالا هر چه هم می خواهی صلوات بفرست. به دردت نمی خورد. هر چه هم می خواهی ذکر بگو. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «أنا ذکر الله» ذکر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. تو اگر تسلیم باشی هر نفسی که داری می کشی، ذکر است. اما اگر تسلیم نباشی دو هزار «یا الله»، «سبحان الله»، «الحمد لله»... بگویی، به درد نمی خورد. این ذکر گفتن مثل آن است که نماز می خوانی؛ اما وضو نداشته باشی.

من تعجب می کنم! چرا ما در فکر نمی رویم؟ چرا اعتقاد به قیامت نداریم؟ چرا دنیا ما را گول زده است؟ تو

می خواهی بیایی به وادی نور؟ حالا موسی دارد می رود به وادی نور برسد، یک قدری محبت زن در دلش بود، می گوید: «فاخلع نعلیک» یعنی محبت زنت را دور کن. می خواهی به وادی نور وارد شوی. بابا! «لا اله الا الله» خود نور است. «لا اله الا الله» خود خداست. تمام نورها از خداست. تو می خواهی «لا اله الا الله» بگویی؛ یعنی هیچ مؤثری، مؤثر نیست، اما تو داری چیز دیگری را مؤثر می دانی، آیا این مؤثرها مؤثرند؟

تو آمدی و ریشی گذاشتی و پالتوی بلندی پوشیدی و شب کلاهی گذاشتی و هر آقایی هم در مردم اسمی دارد، دورش می روی که به واسطه اسم آن بزرگ بشوی. اما

چه کار می کنی تو؟ تو کسی هستی که آمده بودند در انبارت و دیده بودند که سیب زمینی (پخته) را با روغن (حیوانی) قاطی می کنی و می فروشی. تو «لا اله الا الله» گفتی؟ به «لا اله الا الله» قسم، تو کفر به «لا اله الا الله» داری! تو چون در ظاهر «لا اله الا الله» می گویی، نجس نیستی، اما کافر به «لا اله الا الله» هستی. آن دو نفر و اهل کوفه نجس بودند. چون ایمان به «لا اله الا الله» نداشتند. اما من و تو هم مشابه آنهایم. اگر مشابه آنها نیستی، خدا قسم خورده: «والله خیر الرازقین» این کار چیست که می کنی؟ ما چه کار داریم می کنیم؟

وقتی آقا امام حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا با

اصحابش نماز می خواند، عمر سعد امام جماعت بود. او هم می رفت با لشکرش نماز می خواند، «لا اله الا الله» می گفت. روزی چند مرتبه می گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له، الهأ واحداً صمداً» صدای «لا اله الا الله» ی این ها، یک فضایی را از جا برمی داشت. تهجد می کردند. حالا «لا اله الا الله» گفته؟ آقا امام حسین (علیه السلام) دنبال ابن سعد فرستاد. فرمود: یابن سعد بیا! فرمود: مرا می شناسی؟ گفت: آره. گفت: من کی هستم؟ گفت: تو حسین، پسر پیامبر، پدرت علی هست. مادرت، زهراست. آیه تطهیر هم درباره شما پنج تن نازل شده است. حضرت فرمود: پس چرا مرا می کشی؟ گفت: من خیلی محبت ری را دارم. ابن زیاد

نوشته‌ای به من داده که تو را بکشم تا ملک ری را به من بدهند. امام حسین (علیه السلام) فرمود: بیا و برگرد، خیر نمی‌بینی. از گندمش نمی‌خوری. گفت: به جُوش، قناعت می‌کنم. حضرت فرمود: کشتن من، برای تو میمنت ندارد. بیا! اگر مالت را بردند، مال به تو می‌دهم. خانه‌ات را خراب کردند، خانه به تو می‌دهم. من ضمانت تو را در بهشت می‌کنم. گفت: من بروم امشب فکر کنم.

عزیز من! این «لا اله الا الله» گو است! دارد «لا اله الا الله» می‌گوید! فکری کرد و به اصطلاح از آیه توبه و قرآن استفاده کرد. آقا جان من! به قرآن قسم، ما هم بیشتر

استفاده‌هایمان از قرآن مثل عمر سعد است. به نفع خودمان داریم استفاده می‌کنیم! یک آیه را در قرآن پیدا می‌کنیم و به نفع خودمان آن را نقل می‌کنیم باشد. من چه بگویم؟ عمر سعد هم از آیه توبه استفاده کرد. آخر، مرد نادان، حسین کشتی هم توبه دارد؟ خدا آیه توبه را به گنهکارها می‌گوید. به آن‌هایی که نمی‌فهمند و گناه می‌کنند؛ یعنی راه را باز کرده. می‌گوید: من خوشم می‌آید، بیایید برگردید. مثلاً اگر یک نگاهی کردی، یک خیالی کرده، یک میوه‌ای از یک جا برداشتی، یک کارهایی که این جور باشد! اگر هم میوه یکی را برداشتی، باید به او برگردانی. حق الناس، توبه ندارد. حق الله توبه دارد: یک روزهات را خوردی، یا یک نمازی

را نخواندی. خب، اگر می توانی می گیری، خدا تورا می آمرزد. اما حق الناس که توبه ندارد! خدا می گوید حق مردم است.

آخر، مرد نادان! حسین کشی که توبه ندارد. حالا صبح شد. می گوید: حسین را می کشیم، توبه می کنیم. اگر قیامتی بود که توبه کرده ایم، اگر هم نبود، به سلطنت ری می رسیم. این بی حیا، نمازش را خوانده، نماز ظهرش را با جماعت خوانده! «اشهد ان لا اله الا الله» گفته! می گوید: شاهد باشید، اول کسی که تیر به خیمه حسین زد منم! این «لا اله الا الله» گفته؟ این «لا اله الا الله» گوها! آن «لا اله الا الله» ای که ما هم می گوئیم،

مشابه همانیم، بی‌رودربایستی! آقا کارتو چیست؟ کارتو
مفسدی هست! کارتو مردم گیر انداختن است! کارتو
بخل و عداوت است! آقا کارتو چیست؟ کارتو گُلّی بر
مردم بودن است! چرا ما فکر نمی‌کنیم؟ چرا ما اندیشه
نداریم؟ «لا اله الا الله» می‌گوید؛ اما «لا اله الا الله» را
می‌کشد! تو داری «لا اله الا الله» می‌گویی؛ اما تمام
احکام «لا اله الا الله» را زیر پایت گذاشتی! این چه «لا اله
الا الله» ای هست که می‌گویی؟

رفقای عزیز! نتیجه‌ی مطالب این شد که باید کار ما،
کسب ما، «لا اله الا الله» باشد. یعنی شما صبح که از
خانه‌ات بیرون می‌آیی، هدفت این باشد که امر خدا را

اطاعت کنی، آن وقت تو داری «لا اله الا الله» می گویی، اما نه اینکه نقشه بریزی که چک و سفته را این جوری کنم، آن را این جوری کنم. همه اش برای خودت یک چیزی درست کنی. تو فرماندهات خداست، اما آن موقع فرمانده شیطان می شود، شیطان هم که استاد است. تو هم پیرو آن می شوی.

من خیلی راحت و آسان دارم رفقا را آگاه می کنم. هر کس که صبح از خانه بیرون آمد، به امید خدا، در کار خودش به فکر مردم باشد، به فکر زن و بچه اش باشد، قرق گاه را مراعات کن. آن وقت شما در صراط مستقیمی. ما در صراط مستقیم نیستیم که هر جا دلمان

خواست می‌رویم. هر کجا دلمان رفت، می‌رویم. تو «لا اله الا الله» که نمی‌گویی، هیچ، بت پرست هم هستی. ای کاش ما مثل بت پرست‌ها یک بت می‌پرستیدیم. ما بت‌ها می‌پرستیم. بی‌خود نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید در آخرالزمان از هر هزار نفر، یکی هم با دین از دنیا نمی‌رود. پس دین چیست؟ دین، ولایت است. دین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست. دین، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. دین، امر این‌هاست.

بین شیطان چقدر درس خوانده! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی از معراج تشریف می‌آورد، شیطان

می گوید: یا رسول الله در کنار عرش، آن منبر را دیدی؟ من سی هزار سال آنجا تدریس می کردم. اما وقتی خدا به شیطان می گوید آدم را سجده کن، ببین عجب حرف حسابی می زند. می گوید: خدایا! سزاوار سجده تویی! من به غیر از تو، برای هیچ کس سجده نمی کنم. ببین چه حرف قشنگی می زند! خدا گفت: من می گویم سجده کن. گفت: نمی کنم. خدا گفت: گم شو! شیطان، امر را اطاعت نکرده و گرنه نمازی خوانده که چهار هزار سال طول کشیده. چرا بیدار نمی شویم؟ ما نمازمان پنج دقیقه طول می کشد. شیطان، چهار هزار سال نمازش طول کشیده! چه سجده هایی داشته، سی هزار سال تدریس می کرده! ملائکه را درس می گفته! اما یک

اطاعت نکرده، خدا می گوید: گم شو! چرا در فکر نمی رویم؟ چرا ما اندیشه نداریم؟ چرا ما دنیا را از دلمان بیرون نمی کنیم؟ شیطان تکبر داشت. گفت: من از آتشم، اما آدم از خاک است. یک منیت در کار آورد. تا کی من، من، من، می کنید؟ این است که به هیچ کجا نمی رسید. اگر می خواهید به جایی برسید، منیتتان را کنار بگذارید.

شما در صحیفه سجادیه نگاه کنید، ببینید امام چه جور حرف می زند! به قرآن مجید قسم، امام سجاد، قدرت الله هست. قدرت همه عالم در قبضه قدرتش است؛ اما می گوید: «عبد الذلیل»، «عبد الذلیل». خدا، من در

مقابل تو عبد ذلیمم. یقین دارد این قدرت را خدا به او داده است، می گوید: من عبد ذلیمم. خدایا، به من رحم کن. با خدا چه جور حرف می زند؟ یاد من و شما داده است وگرنه روایت داریم که یک شخصی هفت مو پیش هارون آورد و گفت: اینها موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. گویا آقا موسی بن جعفر (علیه السلام) تشریف داشتند. هارون گفت: یابن عمّ، آیا راست می گوید؟ حضرت فرمود: آتش بیاورید. آتش زلالی آوردند. حضرت یکی یکی موها را در آتش گرفت، پنج مو نسوخت، دو تا از موها سوخت. حضرت فرمود: این دو تا، موی جدم نبود. هارون به آن شخص گفت: درست می گوید؟ او گفت: بله. آن دو تا را اضافه کردم که

تعدادش زیاد شود. پس موی این‌ها نمی‌سوزد. حالا چرا این جووری دارد حرف می‌زند؟ برای من و تو دارد حرف می‌زند. می‌خواهد آگاهی به ما بدهد که این قدر من، من، نکنیم! چه کسی تو را من کرده است؟ چه کسی به تو قدرت داده است؟ این‌ها را چه کسی به تو داده است؟

عزیز من! اگر رفتی درس خواندی، درس مثل این است که یک درخت به بار آمده، سر به زیر شو! تواضع داشته باش! مگر تو هم رفتی درس خواندی، شیطان شدی؟! اصلاً علم یعنی چی؟ علم یعنی تواضع! اول علم تمام خلقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. اول قدرت همه خلقت است. اما آنجا آمده، دوشش را پایین

می آورد که آن بچه یتیم روی کمرش بیاید. ما چه داریم می گوئیم؟ قدرت الله است! آن قدر علی (علیه السلام) عظمت دارد که همه ائمه (علیهم السلام) خودشان را فدای علی (علیه السلام) کردند. آقای دانشجو! آقای دکتر! آقای رئیس! چرا تو این قدر تکبر داری؟ کجایی؟ تو پیرو شیطانی! یک پیرمردی را که می بینی، یک سلام به او بکن. یکی از کسانی که الان ریاستی دارد، در شهر اسمی دارد، مرتب می رود به مشهدی محمد علی حمال سر می زند. وقتی که می رود، تمام ابعاد من تازه می شود. می بینم این صفت برای خودش نیست؛ اما باید شکرانه کند که خدا از او نگیرد. چه کسی به او داده؟ این صفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. مگر تو یک ذره درس

خواندی چه خبر شده؟ یک سلام به پیرمردی که در ظاهر چیزی ندارد بکن.

«خدا حاج شیخ عباس تهرانی را رحمت کند. می گفت: حسین جان! هر کسی را که تحویلش نمی گیرند، تو برو تحویلش بگیر. من می رفتم در مجلس. نگاه می کردم، می دیدم یک رعیتی یا یکی که لباسش مندرس است، می رفتم کنارش می نشستم. احوال پرسى می کردم. روایت برایش می گفتم. آن بنده خدا هم حرفهایش را می زد. کسی که این طوری است، پیرو امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.»

آخر ما چه داریم می‌گوییم؟ ما داریم عوضی می‌رویم. آن از «لا اله الا الله» مان! آن هم که از ولایت داشتیمان! از آن طرف هم می‌خواهیم شش دانگ بهشت را به ما بدهند! شما یک علی می‌شنوید. چه کار دارد می‌کند؟ خب، تو هم پیرو همان باش.

یک روایتی داریم که خیلی جالب است: شخص دارایی کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود، فقیری خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد. آن شخص دارا، خودش را جمع کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غضبناک شد. فرمود: ترسیدی از فقر او به تو بنشیند، چرا این کار را کردی؟ این خجالت

کشید. آن مرد رو به آن شخص ندار کرد (فقیر کسی هست که دین نداشته باشد. این شخص، ندار بود.) و گفت: بد کردم. ثلث مالم را می دهم. مرا حلال کن. گفت: نمی کنم! گفت: نصف مالم را می دهم. گفت: حالات کردم، اما مالت را نمی خواهم. می ترسم من هم مثل تو بشوم. ببین، این مکتب است!

داراها روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: یا رسول الله! یک وقتی معلوم کن که ما بیاییم، یک وقتی هم معلوم کن که فقرا بیایند. بس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اشتیاق به تبلیغ داشت، می خواست قبول کند، جبرئیل نازل شد و گفت:

نیابند! تو دست از فقرا برندار. این‌ها دلشان می‌شکند.
ببین، این کار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.
این، کار امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این، خود «لا
اله الا الله» است. ببین دارد چه کار می‌کند؟

پس «لا اله الا الله»، کار علی (علیه السلام) است. «لا اله
الا الله» کار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. «لا
اله الا الله» کار حضرت زهرا (علیها السلام) است. حضرت
چه کار دارد می‌کند؟ در شب عروسی پیراهن عروسی‌اش
را به یک فقیر می‌دهد.

چند جمله‌ای هم از حضرت زهرا (علیها السلام) بگوییم: وقتی حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خواهد به دنیا بیاید، عده‌ای بودند که از خدیجه ناراحت بودند که چرا تو زن محمد یتیم شدی! فامیلش گفتند نمی‌آییم. حضرت خدیجه تا خواست ناراحت بشود، حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: مادر جان! ناراحت نشو! خدا کمک برایت می‌فرستد. اینقدر کیف کرد، دید دخترش دارد به او دلالت می‌دهد. فرمود: مادر جان، ناراحت نباش، کمک می‌آید. یک دفعه دید، چهار زن مجلله از بهشت آمدند. این‌ها یک پارچه‌هایی و حله‌هایی در دستشان بود، آمدند و گفتند: خدیجه! ناراحت نشو. من حوّا هستم. این آسیه است. این مریم است و این ساره.

مردم پشت به خدیجه کردند، کمک برایش آمد. من قسم می خورم که خدیجه کمک نمی خواست. اینها برای دل خوشی خدیجه آمدند. برای اینکه تا خدیجه فکر می کند، فاطمه زهرا (علیها السلام) بفرماید: مادر جان، غصه نخور. کمک برایت می آید. عزیز من! تو با خدا باش، کمک برایت می آید. هر چقدر طرف مقابل تو بدجنس باشد، از شیطان که بدجنس تر نیست. شیطان فلج است! از شیطان که شیطان تر نیست؛ اما فلج است.

حالا فاطمه زهرا (علیها السلام) که آمد یک نوری تجلی کرد که تا زهرا (علیها السلام) زنده بود، آن نور در مدینه بود. اما آن نور را چه کسی می دید؟ آن، نور ولایت بود.

آن، نورِ توحید بود. آن، نوری بود که خدا به زهرا (علیها السلام) داده بود. زهرا (علیها السلام) از نور خدا خلق شده، نورفشانی می‌کند. حالا عزیز من! یک اندازه‌ای در فکر حضرت زهرا (علیها السلام) بروید. ببینید با زهرا (علیها السلام) چه کردند؟ اما آیا حضرت زهرا (علیها السلام) را کوچک کردند؟ با تمام این دشمنی‌ها که با حضرت داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ام اییها»، مادر من است. یا فرمود هر کس زهرا (علیها السلام) را اذیت کند، مرا اذیت کرده، هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت زهرا (علیها السلام) را افشا کرد. قرآن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل

شد، احکام به زهرا (علیها السلام). بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، جبرئیل همیشه به حضرت زهرا (علیها السلام) نازل می شد و احکام می آورد؛ اما واسطه وحی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. اما دومی که هم غصب خلافت کرده و هم غصب دین، دید این به غیر از کارهایی است که کرده، به غیر از جلسه ی بنی ساعده ای است که درست کرده. زهرا (علیها السلام) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و افشا می کند. و اگر افشا کند، مردم شورش می کنند و خلافت را از او می گیرند. تصمیم گرفت حضرت زهرا (علیها السلام) را بکشد. دلیلش نامه ای است که به معاویه نوشت و گفت: معاویه! وقتی فهمیدم زهرا پشت در

است، چنان فشار آوردم که عضله‌های زهرا را خرد کردم؛ یعنی معاویه، خاطر جمع باش، من زهرا را کشتم، دیگر احکام فاش نمی‌شود. خیالت راحت باشد. اما چه کرد؟ خودش را جهنمی کرد. خودش جزو طاغوت شد.

رفقای عزیز! از شما خواهش می‌کنم، از شما تقاضا دارم به این حرفها یقین کنید. یک قدری اندیشه داشته باشید. این مطالب را که می‌خوانید تو را به حق «لا اله الا الله» قسمت‌ان می‌دهم یک قدری تفکر داشته باشید. تفکر یعنی یک ذره فکر بکنید و این حرفها را در عمل بگذارید!

يا على